



۱۲ خداوند ما را مسیح عیسی را شکر گزارم که مرا توانایی بخشید و درخور اعتماد شمرد و به خدمت خویش برگماشت ۱۳. با آنکه در گذشته، کفرگو و ستمگر و زورگو بودم، بر من رحم شد، زیرا از ناآگاهی و بی‌ایمانی چنین می‌کردم ۱۴. آری، فیض خداوند ما به فراوانی جاری گشت، همراه با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود. ۱۵ این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است که مسیح عیسی به

جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آنها ۱۶. از همین رو، بر من رحم شد تا مسیح عیسی صبر بی‌پایان خود را نسبت به من که بزرگترین گناهکاران بودم، نشان دهد، تا نمونه‌ای باشم برای جمله‌آنان که از این پس به او ایمان آورده، حیات جاویدان خواهند یافت ۱۷. بر خدای یکتا، آن پادشاه سرمدی، نامیرا و نادیدنی، تا ابدالآباد حرمت و جلال باد؛ آمین!

در هر شهر یا ایستگاه قطار، یک دفتر اشیاء گمشده وجود دارد که هر روز وسیله گمشده زیادی دریافت می‌کند. این وسایل پادروها هستند، زیرا صاحبان آنها وجود دارند اما هنوز ناشناخته‌اند. دفتر اشیاء گمشده مکانی پر از داستانها و سرنوشت‌ها یی است که منتظرند تا دوباره به صاحبان اصلی خود برسند. در آنجا دوچرخه، کامپیوتر، انگشتر، کیف پول هست. این وسایل مختلف همگی یک چیز مشترک دارند: آنها گم شده‌اند. در این یکشنبه، در مورد دفتر اشیاء گمشده کتاب مقدس خواهیم آموخت. در انجیل امروز در مورد پسر گمشده و باجگیران و گناهکارانی که توسط عیسی جستجو و پیدا شدند، شنیدیم. مانند هر چیزی دیگر که گمشده، مالک باید گم شدن آنها را گزارش دهد و سخت تلاش کند تا مطمئن شود که وسیله‌ی او بازگردانده می‌شود. در غیر این صورت، هیچ شانس وجود ندارد که آن وسیله و صاحبش دوباره به هم برسند. داستان کتاب مقدس داستانی است که در آن خدا، به عنوان یک مالک پرانرژی، از افراد گمشده حمایت می‌کند و پسرش در جستجوی گمشده‌ها و شکسته‌ها تخصص دارد. او می‌خواهد به طرز معجزه‌آسایی به مردمی که روی زمین افتاده‌اند، مسیر، هدف و آینده‌ای بدهد. و پولس همه اینها را تایید می‌کند وقتی می‌گوید: **۱۵ این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آنها یم**

یکی از بزرگترین خطراتی که مسیحیت در روزگار پولس رسول با آن مواجه بود و هنوز هم ما را تهدید می‌کند، این نظریه است که خدا نیست که ما را می‌جوید و می‌یابد، بلکه ما انسانها باید او را جستجو کنیم. در زمان پولس، نظریه این بود که هر فرد پرتویی از الوهیت دارد و هر فرد فقط باید آن را جستجو کند و این پرتو را با خود خدا متحد کند. ما دیگر نظریه‌های آن زمان را خیلی خوب نمی‌شناسیم. با وجود این، متوجه می‌شویم که قایق مسیحیت هنوز هم از محل همین سوراخ در خطر غرق شدن قرار می‌گیرد. زیرا ما همیشه طوری رفتار می‌کنیم که انگار ما انسانها باید به دنبال خدا بگردیم یا کاری با زندگی خود انجام دهیم تا بتوانیم به خدا برسیم. آیا این طور نیست؟ نویسنده آدریان پلاس این را در یک داستان خنده‌دار توصیف می‌کند. شخصی زمانی شنیده بود که اگر به درستی ایمان داشته باشید، حتی می‌توانید کوه‌ها را جابجا کنید. این داستان به او الهام بخشید. اما او فکر می‌کرد که جایگزینی کوه با ایمان کمی بلندپروازانه است. بنابراین او می‌خواست ابتدا با یک گیره کاغذ که روی میزش بود، تمرین کند. و بنابراین او روز به روز با شور و شوق دعا می‌کرد که گیره کاغذ از یک سر میز به سر دیگر آن حرکت کند. اما هر چقدر هم که تلاش می‌کرد، دعاهایش بیهوده می‌ماند و گیره کاغذ بی‌حرکت بود. بسیاری از مردم در این مسیر جستجوی خدا از طریق ایمان خود دلسرد شده‌اند. جای تعجب نیست که برخی می‌گویند: «من بارها و بارها دعا کرده‌ام، اما فایده‌ای نداشته است.» همه ما هدف کتاب مقدس را فراموش کرده‌ایم. این در مورد جستجوی ما برای پیدا کردن خدا نیست. این در مورد این نیست که چقدر قوی دعا می‌کنیم یا ایمان داریم، بلکه در مورد این است که خدا ما را که گمشده ایم جستجو می‌کند. هر کسی که این را نفهمد، کل ماجرا را نفهمیده و به سرعت در نوعی اخلاق‌گرایی، شریعت‌گرایی سختگیرانه فرو می‌رود، یا حتی صرفاً بر این باور است که یک مراسم کلیسایی زیبا و دلنشین منجر به رستگاری می‌شود. هیچ یک از این چیزها را نباید کاملاً کنار گذاشت اما آنها می‌توانند ما را گمراه کنند وقتی فراموش کنیم که خدا باید یک عملیات نجات فوق‌العاده قدرتمند را برای نجات ما از لعنت ابدی آغاز کند. این همان کاری است که خدا وقتی به سوی ما آمد، انجام داد. عیسی آمد زیرا به دنبال گناهکاران گمشده بود. در سراسر کشور صحبت‌های زیادی در مورد عیسی مسیح می‌شود. اما آیا آن عیسی را پیدا خواهیم کرد که گناهکاران را نجات دهد؟ پولس می‌گوید: این کلمه گرانبهایی است. و در واقع، این کلمه بسیار گرانبهاست زیرا بسیار نادر است. این را می‌توان به وضوح در زندگی رسول دید. از بین همه مردم، پولس احتمالاً کسی بود که کمتر از همه انتظار می‌رفت مسیحی شود. او تمام زندگی خود را وقف ریشه‌کن کردن ایمان به عیسی از جهان کرد و به همین دلیل در همه جا غوغا به راه انداخت و مسیحیان را کشت. از میان تمام مردم آن زمان هیچ کس به اندازه سائول کاملاً گمراه نبود. و خدا از میان تمام مردم، او را برگزید تا او را نجات دهد و در نهایت او را رسول جهان سازد. خدا از طریق شخص پولس رسول جایگاه ما را به روشنی بیاز می‌کند. جایگاه ما، مقام گمشده‌ی خداست که دیگر نمی‌توانیم از آن فرار کنیم، مگر اینکه خدا ما را بیرون بیاورد. و بنابراین، از طریق زندگی پولس رسول خدا یک بار برای همیشه روشن کرد که او نه تنها می‌تواند نجات دهد، بلکه می‌خواهد نجات دهد. مهم نیست کسی چقدر قاطعانه گمراه باشد. مهم نیست چقدر

آشکارا از کلیسا و انجیل فاصله گرفته باشد. مهم نیست چقدر نسبت به پیام عیسی مسیح بی تفاوت باشد... خدا او را جستجو می کند و پیدا می کند.

باید به مثلاً اولیه ام از دفتر اشیاء گمشده برگردم. در آن دفتر، واضح است که چیزها ارزش های بسیار متفاوتی دارند. در کنار یک کامپیوتر گرانقیمت به ارزش بیش از ۱۰۰۰۰ یورو، ممکن است عروسکی با بازوی قطع شده به ارزش یک یورو وجود داشته باشد. هر دو ویژگی یکسانی دارند، این که گم شده اند. طبق معیارهای انسانی، ساوا قبل از این که مسیحی شود ارزشمند بود. او تحصیلات خوبی داشت و در زندگی به موفقیت هایی رسیده بود. با این حال او گم شده بود! گم شده بود زیرا از خدا دور بود. گم شدن فقط به این معنی نیست که ما یک لغزش اخلاقی مرتکب شویم یا اعتبار خود را از دست دهیم. گناه همچنین می تواند ظاهری نجیب داشته باشد. حتی پرهیزگارترین افراد هم اساساً همان حس گمگشتگی را مانند هر کس دیگری تجربه می کنند. و من معتقدم که ما می توانیم این حس گمگشتگی را بارها و بارها به روشی بسیار شخصی تجربه کنیم. وقتی زندگی خود را مرور می کنیم متوجه آن می شویم: «آیا این تمام چیزی بود که در زندگی من وجود داشت؟ آیا نمی توانستم از زندگی ام چیز بهتری بسازم؟» بدون شک تجربیاتی نیز وجود دارد که باید از آنها شرمند باشیم. تجربیات و اعمالی که امیدواریم هیچ کس هرگز از آنها مطلع نشود. مهم نیست چه تجربیاتی داشته ایم یا کجا هستیم، خدا می خواهد ما را پیدا کند و او هیچ تمایزی بین چیزهایی که ما ارزشمند می دانیم و چیزهایی که کمتر ارزشمند می دانیم قائل نیست. برای خدا، ما ارزشمند هستیم زیرا فرزند هستیم. و این تنها دلیل ارزشمند بودن ماست. برای او، عروسک با دست قطع شده اش به اندازه کامپیوتری که بیش از ۱۰،۰۰۰ یورو قیمت دارد، مهم است. البته، ما اینجا درباره وسیله صحبت نمی کنیم، بلکه درباره کودکانه صحبت می کنیم. فرزندان خدا. خدا با شجاعت و با تمام توان به کودکانه گمشده کمک می کند و آنها را نجات می دهد. تنها به همین دلیل است که امیدی به پیدا شدن آنها وجود دارد.

پولس در این جملات کوتاه به تیموتائوس، می خواهد ما را کاملاً مطمئن کند که خدا نه تنها می خواهد ما را نجات دهد، بلکه واقعاً این کار را می کند و بنابراین نجات او قطعی است. اگر کسی بخواهد وسایلش را از دفتر اشیاء گمشده پس بگیرد، ابتدا باید آنچه را که گم کرده است گزارش دهد. سپس باید مدرک دقیقی ارائه دهد که نشان دهد آن وسیله واقعاً متعلق به اوست. خدا دقیقاً همین کار را با ما می کند. او به دفتر اشیاء گمشده می آید و گم شدن ما را گزارش می دهد. او نشان می دهد که ما از طریق غسل تعمید به وضوح در مالکیت او قرار گرفته ایم. به اصطلاح، غسل تعمید سند قانونی است که مالکیت را به طور قطعی ثابت می کند. پس از آن دیگر چیزی برای تردید در مورد مالکیت ما باقی نمی ماند. ما باید به دستاز خدا بازگردانده شویم.

در این متن کوتاه، جایی که پولس شخصاً در مورد نجات خود توسط خدا گزارش می دهد، کلمات «معتبر»، «قطعی» یا «این قطعاً درست است» بارها تکرار می شوند. این قطعیت پنج بار ذکر شده است. بنابراین، پولس کاملاً روشن می کند که فراخوان خدا از ما، به عنوان فرزندان گمشده، قطعی است. وقتی خدا مالکیت خود را اعلام کند، دیگر شکی نیست که ما به مالکیت خدا بازگشته ایم و فرزند او هستیم. به محض اینکه این کلمه گفته شود، همه چیز تغییر می کند. وقتی خدا مالکیت خود را بر ما اعلام کند، بلافاصله وارد فضای دیگری و واقعیت دیگری می شویم. به دور از کمد اشیاء گم شده و بی نام، به آغوش خدا. به عشق او. به پادشاهی او. این همه چیز را تغییر می دهد. و این بلافاصله فضای تازه ای را در قلب ها و زندگی های ما ایجاد می کند، به طوری که زندگی جدیدی ممکن می شود. به محض اینکه فرزندان خدا شویم، به هدف خود رسیده ایم. با استفاده از استعاره اشیاء گمشده و پیدا شده، کامپیوتر غبار گرفته را می توان دوباره به روز رسانی و استفاده کرد. و عروسک با بازوی قطع شده تعمیر می شود و می تواند توسط کودکی با شادی دریافت شود. پولس وقتی در راه دمشق بود و مسیح او را ملاقات کرد همین احساس را داشت. پولس آن ملاقات را به عنوان عشق بی کران و بی حد و حصر می دانست. عشقی که پولس بعد ها کاملاً به دیگران ارایه داد. به نوعی، عشق خدا همیشه کیفیتی دارد که ظرف ها نمی توانند آن را در خود جای دهند و به دیگران سرریز می شود. به همین دلیل است که پولس تغییر خود را به عنوان یک مأموریت نیز درک می کرد. او خود این مأموریت را به عنوان فیض خالص تجربه کرد. ما باید درک کنیم که این فراخوان از جانب خدا برای ما، صرف نظر از اینکه چه کسی هستیم و صرف نظر از اینکه به چه مأموریتی فراخوانده شده ایم، همیشه فیض است. پولس می گوید: «او که مرا امین دانست.» این بدان معناست که این امانت مسیح به او اعطا و صد در صد داده شده است. همچنین می توان همه اینها را به سادگی اینگونه بیان کرد: «عیسی به من قدرت می دهد. به همین دلیل است که می توانم آنچه را که باید انجام دهم!» یا «در واقع، من دیگر زندگی نمی کنم، بلکه مسیح در من زندگی می کند!»

این همان کاری است که پولس رسول با رفتن مکرر به همان دفتر اشیاء گمشده ای که خودش در آنجا پیدا شد، انجام می دهد و می گوید: «اکنون صدای عیسی است که از طریق من به کودکان دیگر می رسد.» اما پولس در دفتر اشیاء گمشده و پیدا شده نمی ماند. او بارها و بارها به آغوش پدر باز می گردد، جایی که به بسیاری از مسیحیان دیگر در ستایش خدا می پیوندد. در پایان ستایش خداست. در پایان زمان همه قوم خدا به ستایش ابدی خدا خواهند پیوست، و هر زانویی خم خواهد شد و خواهد گفت که عیسی خداوند است. «و دیگر هیچ نفرینی وجود نخواهد داشت. و تخت خدا و بره در شهر خواهد بود، و بندگان او خدمت خواهند کرد.» آنگاه دیگر نیازی نیست کسی گم شود، و ما می توانیم با پولس در این سرود همراه شویم: به پادشاه ابدی، فسادناپذیر و نامرئی، خدای یگانه، عزت و جلال باد، تا ابد آمین.